

# فرار از مرگ در آمازون

گفت و گوی اختصاصی با خلبان برزیلی که ۳۶ روز پس از سقوط در جنگل آمازون، به طرز معجزه آسایی نجات یافت و توجه دنیا را به خود جلب کرد

ZENDEGI - SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

سه شنبه ۲۴ فروردین ۱۴۰۰

۳۰ شعبان ۱۴۴۲ • ۱۲ آوریل ۲۰۲۱

شماره ۲۰۶۴۴

۱۸۵۴

## بازتاب خبر پیدا شدن خلبان برزیلی در رسانه های معروف جهان

علاوه بر بخش لحظه ملاقات این خلبان با خانواده اش به طور زنده از یکی از کانال های تلویزیونی برزیل، رسانه های زیادی در چندروز اخیر، خبر پیدا شدن این خلبان گمشده که ۳۶ روز پر استرس را در جنگل آمازون پشت سر گذاشته است، انعکاس دادند. به طور مثال، سایت BBC علاوه بر پوشش این خبر با آنتونیوسنا، گفت و گویی هم داشته است. همچنین خبرگزاری های سرشناس تلگراف، دیلی میل، رویترز، آسوشیتدپرس، خبرگزاری فرانسه، شین هوا (خبرگزاری رسمی دولت چین) و... این خبر را بازنشر داده اند. در ادامه، تیتیر چندمور از این خبرگزاری ها برای این خبر را خواهید خواند.

فرانس ۲۴: مردی که ۳۶ روز در آمازون گم شد اما زنده ماند.

بی بی سی: یک خلبان چطور پس از سقوط در آمازون، ۳۶ روز از دست مارها و تمساح ها در رفت؟

رویترز: خلبان گمشده پس از ۳۶ روز پیدا شد.

دیلی میل: خلبانی که ۳۶ روز را در جنگل بارانی آمازون گذراند.

شین هوا: در برزیل، خلبان سقوط می کند و به طور شگفت انگیزی ۳۶ روز در جنگل آمازون زنده می ماند.

شایان ذکر است این خبر در شبکه های اجتماعی دنیا بازنشر قابل توجهی داشته است.



مهدیس مرادیان | روزنامه نگار

پرونده

بیشتر مان این روزها در گیر زندگی یکنواخت و خالی از هیجانی شدیم که هیچ شباهتی به داستان های ماجراجویانه ای که در کودکی مشتاقانه دنبال می کردیم، ندارد. برای همین شنیدن داستان خلبان جوانی که وسط زندگی معمولی اش، سر از آمازون درمی آورد و ۳۶ روز در آن جا از دست مرگ فرار می کند، برای من خالی از لطف نخواهد بود. آمازون وسیع ترین جنگل جهان است. این که طبیعت وحشی و نازا ام آمازون بهر غم ذات شکارچی و خوی وحشی اش با یک خلبان برزیلی مهربان بوده و او از دل این خطر ۳۶ روزه جان سالم به در برده، بی شک شگفت انگیز است. این که جگوار ها با آوازهای قدرتمندشان تن او را هدف حمله قرار ندادند، و تمساح های بی شمار این جنگل زمانی که او مجبور می شده برای عبور از منطقه ای خطرناک در رودخانه ها شنا کند، تن او را زنده ندر بند و خفاش های خون خوار آن منطقه زمانی که خواب چشماش را می ربوده، تن او را هدف حمله قرار ندادند، باور کردنی نیست! این هایی که گفتم تجربه دیدن یک فیلم با جلوه های ویژه نیست. داستان واقعی زنده ماندن خلبانی است که حدود ۸۶۴ ساعت را در جنگل های مخوف و وسیع آمازون که در نددترین موجودات را در خود جای داده، گذرانده است. اتفاقی به غایت نادر و غیر قابل باور که توجه رسانه های جهان را به خود جلب کرده است. در پرونده امروز زندگی سلام با این خلبان درباره مشاهداتش در این جنگل، و حشنتا کترین اتفاقاتی که برایش افتاده، این که ۳۶ روز چه بر سرش آمده و... آن هم در حالی که فقط ۴ روز است که از نجات پیدا کرده؛ گفت و گو کردیم. گفتنی های این خلبان که پیدا کردنش دشوار بود و انگلیسی را با لهجه صحبت می کرد از دست ندهید.

## باورم نمی شود که الان زنده هستم!

آنتونیو سنا (Antonio Sena)، خلبان ۳۶ ساله برزیلی گفت و گویش با ما را این طور آغاز می کند: «از جنگ سختی برای ادامه دادن زندگی ام بیرون آمدم و در تلاش هستم تا شرایط را به حالت نرمال در بیاورم و برای ترمیم آسیب های زیادی که بر جسم و روانم وارد شده نیاز به زمان دارم.» «دوروز پیش، او ویدیویی از خودش در حال پیاده روی منتشر کرده، ماسک روی صورتش دارد، لبخند می زند و مشخص است به زندگی برگشته است. او قبل از شروع بحث با ما درباره ماجرای سقوطش وسط آمازون می گوید: «گفتم این جمله بر ایم ساده نیست اما از این تجربه خوشحال و راضی هستم چون خیلی سخت بود و من هر بار خودم را در اسارت مرگ می دیدم اما الان زنده هستم و البته باورم نمی شود که الان نفس می کشم.»

## ۲ روز مانده به تولدم، سقوط کردم



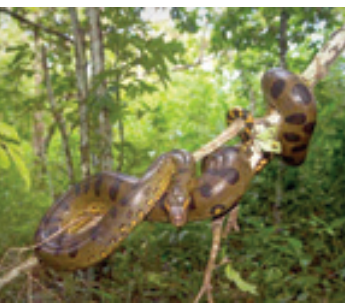
آنتونیو، خلبان ۳۶ ساله و جوانی است که در ماه ژانویه میلادی و وقتی تنها دوروز تا جشن تولد ۳۶ سالگی اش مانده بود، برای ارسال برخی تجهیزات به معدن طلا ی دور افتاده ای پرواز کرد اما سقوط غیر قابل پیش بینی او، جشن تولد را که از مدت ها پیش با خانواده اش بر نامهربانی کرده بودند، لغو کرد. به طور قطع او گمان نمی کرد دوروز قبل از ورودش به ۳۶ سالگی به منطقه ای دور تبعید شود و شبانه روز انتظار مرگ را بکشد! آنتونیو سقوط غیر منتظره اش را که دلیل آن تا کنون مشخص نشده، این طور نقل می کند: «در ارتفاع ۹۰۰ متری زمین ناگهان موتور هواپیما دچار مشکل شد. چندبار پشت سر هم رمز بین المللی Mayday را برای درخواست کمک در بیسیم تکرار کردم و در نهایت ناچار به فرود اضطراری در وسط جنگل آمازون شدم. می دانستم که از مقصد خیلی دورم اما بنزین هواپیما می نشت کرده بود و نمی توانستم زمان زیادی پرواز کنم چون به زودی در آتش می سوختم. با عبور از میان شاخ و برگ های درختان، توانستم به طور شگفت انگیزی هواپیما ی کوچک خود را در منطقه ای غیر مسکونی به زمین بنشانم، جایی در شمال رودخانه آمازون.»

## فکر می کردم بعد از ۵ روز نجات می یابم

احتمالا تا این جای مطلب به خودتان بگویید که خب، این خلبان از مرگ نجات پیدا کرد اما باید بدانید که این سقوط تازه نقطه آغازین شروع مشکلات آنتونیو بود. همان طور که متوجه شدید، بنزین هواپیما بر اثر صدمه به مخزن نشت کرده بود. او در این باره می گوید: «بعد از سقوط، باید هواپیما را به سرعت ترک می کردم، خوب می دانستم در چه موقعیت خطرناکی قرار دارم. بی آن که بتوانم از هواپیما به عنوان جان پناه استفاده کنم، از آن فاصله گرفتم و فقط برای چند دقیقه تا قبل از آتش گرفتن هواپیما امید داشتم که آخرین پیامم مخابره شده و کمک در راه باشد. در اولین دقائق حضورم در آمازون، فکر می کردم ناچار خواهم بود بین پنج تا نهایت هشت روز در آن جا بمانم. این زمان معمول برای جست و جو و نجات بود.»

## بعد از چند روز از فرار کردن خسته شدم

جنگل های آمازون، یک پنجم همه گونه های پرندگان جهان را در خود جای داده و یک پنجم از گونه های ماهیان جهان هم ساکن رودخانه ها و آب های روان این خطه هستند. این خلبان در پاسخ به سوالی که درباره جالب ترین بخش این اتفاق ترسناکی می کند، توضیح می دهد: «من فهمیدم آمازون چقدر



عکس از آنتونیو، یکی از ۱۳ شکارچی بزرگ آمازون

بزرگ و مجذوب کننده است. در این مدت جنگل مانند یک رفیق با معرفت به من کمک کرد و من بعد از چند روز حضور در آمازون، از فرار کردن خسته شدم و فهمیدم نباید از آن فرار کنم یا ترسم. جنگل متواضعانه به من غذا، سرپناه و آرامش هدیه کرد. حالا من یک دوره آموزشی ۳۶ روزه را گذراندم که مادر طبیعت استادم بود و زندگی مسالمت آمیز و دوستانه با جنگل و طبیعت بدون آسیب زدن به آن بزرگ ترین درسی بود که توانستم از آن بیاموزم.»

## ناامیدی و ترس را با هم در آمازون تجربه کردم

از او درباره حسش می پرسیم؛ در اولین لحظاتی که به خودش آمده و فهمیده که کاملا تنهاست و هیچ فردی قرار نیست برای کمک به سراغش بیاید. وقتی بیان احساسات با بغض و لهجه برزیلی اش همراه می شود، فهمیدن جملات را بر ایم سخت می کند. او کلمات را می کشد و می گوید: «ظاهر تیم های نجات پس از آن که موفق به پیدا کردن بقایای هواپیما نشدند، عملیات جست و جو را متوقف کرده بودند. وقتی از مخابره شدن آخرین پیام ناامید شده بودم، دلسردی و ترس در هم آمیخت. فکر کردم آن جا آخر خط است، جایی که زندگی ام پایان می پذیرد و با این دنیا حافظی می کنم اما این تنها یک فکر مقطعی بود. کمی که گذشت با خودم گفتم هر جور که شده باید راهی برای نجات پیدا کنم. ایمان و اعتقاد به خداوند، یاد او و ایمان به حضورش از من در برابر خطر محافظت خواهد کرد بنابراین تصمیم گرفتم برای زنده ماندن بجنگم.»

## هر خور دنی که سر را هم بود، می خوردم!

انرژی کافی برای پیاده روی در مسیرهای طولانی را به دست بیاورم، چندبار تخم ریا پر زنده بزرگی شبیه شتر مرغ را هم چشیدم و همان طور خام خوردم که اصلا دوست نداشتم ولی چاره ای نبود! من در هر قدمی که بر می داشتم، منتظر حمله حیوانات بزرگ و عظیم الجثه آن منطقه مثل تمساح، ببر، پلنگ و مار بودم که شکر خدا با هیچ کدام مواجه نشدم.»

## بعد از این اتفاق، نگاهم به زندگی عوض شد



بیش از یک ماه زندگی در دل جنگل های آمازون بدون هیچ گونه وسیله ارتباطی و مهم تر از آن امید به زنده ماندن، کار ساده ای نیست اما او این شانس را داشته که تجربه اش کند. از او می پرسیم آیا حضور در شرایطی که به سختی از آن جان سالم به در برده، نسبت به قبل قوی ترش کرده؟ آنتونیو پاسخ می دهد: «من جهان را از زاویه ای دیدم که میلیون ها انسان دیگر روی کره زمین ندیدند! پس به طور قطع این تجربه من را به آدمی متفاوت تبدیل کرد. جهان را با نگاهی نودر ساده ترین حالت ممکن درک کردم، در طبیعت بکر. آن چه من در این ۳۶ روز شاهدش بودم جهان در برهنه ترین حالت ممکن بود، جایی که از دنیای فعلی جدا محسوب می شد و در آن شهرت، پول و هیچ چیز اغوا کننده ای وجود نداشت. من مثل کودکی بودم که در گهواره جهان و دور از سرو صداهای مزاحم، برای زنده ماندن تلاش می کرد و در آن موقعیت توجه به مسائل روز، اخبار و سیاست هیچ اهمیتی نداشت. من هر روز امیدوارانه به دنبال پناهگاه برای خوابیدن و غذا برای خوردن بودم.»

## در این ۳۶ روز، هرگز تسلیم نشدم

از او می خوام بر ایم از وحشتناک ترین تجربه اش از ۳۶ روز حضور در آمازون بگویم. او بعد از مکث نسبتا طولانی می گوید: «سرما و پیدا کردن غذا، خطرات وحشتناکی را در ذهنم شکل داده که دوست ندارم دوباره به یادشان بیفتم. گاهی پیش می آمد که سه روز را بدون خوردن هیچ غذایی می گذراندم. گاهی باید بهر غم تحمل گرسنگی و ضعف چند روزم، دام رودخانه ای به طول چندین کیلومتر را شناسی کردم که واقعا کار ساده ای نبود. زمان های زیادی از غرق یا طعمه حیوانات درنده شدن ترسیدم اما هرگز تسلیم نشدم.»

## عشق سرشارم به خانواده، تنها انگیزه ام بود

از او می پرسیم چه چیزی به تو قدرت می داد تا از پنجه های خون آلود مرگ بگریزی؟ آنتونیو می گوید: «امید چیزی بود که شب هنگام وقتی سیاهی روی هیبت عظیم جنگل سایه می انداخت، از دست می دادم. تنها سلاح من یعنی توانایی دیدن و هوشیاری را رفته رفته از دست



می دادم و می دانستم روی درختان سرسبز اطرافم، پلنگ های خال دار آمریکایی انتظار بلعیدن طعمه را می کشند. با این حال آن چیزی که باعث می شد تا همواره بارقه های امید در قلبم زنده بماند، یاد خانواده ام بود. می دانستم اگر آن ها بفهمند که زنده ام چقدر خوشحال می شوند پس

بیشترین توانم را برای گذر کردن از این شرایط به کار گرفتم. در هر ثانیه از آن روزها تنها انگیزه ام برای ادامه دادن و حتی نفس کشیدن بین ترس و ناامیدی، دیدن خانواده ام بود. این که بتوانم دوباره مادر و برادرهایم را ببینم و به آن ها بگویم چقدر دوستشان دارم، به جسم خسته و بی پناهم جانی دوباره می بخشید.»

## لحظه ای که امید به نجات در دلم، جرقه زد

او بعد از ۳۶ روز در حالی که آدمی اطرافش ندیده بود، صدای زندگی را در نجوا و سرو صدای زنان، مردان و کودکانی که مشغول برداشت محصول در زمین های اطراف بودند، شنید. کشاورزان آن ناحیه باره ای باز گشت به او کمک کردند و لحظه



ملاقات این خلبان با خانواده اش به طور زنده از یکی از کانال های تلویزیونی برزیل پخش شد. او در حالی خانواده اش را در آغوش می فشرد که کاش وزن و خستگی در چهره اش مشهود بود. او در این باره می گوید: «پس از این همه مدت پیاده روی و بالا و پایین رفتن از تپه ها و گذشتن از رودخانه، سرانجام در منطقه ای دور افتاده گروه کوچکی از آدم ها

را دیدم که در حال جمع کردن جوز برزیلی بودند. اول نتوانستم آن ها را ببینم و فقط صدایشان را شنیدم. خوشحالی ام از شنیدن صدای کار کردن چند نفر قابل وصف نیست. صدای کار کرد نشان را شنیدم و امید به نجات در دلم، جرقه زد.»

## زندگی ارزش جنگیدن را دارد

بیشتر آدم ها این روزها افسرده تر از گذشته اند؛ زندگی برایشان خالی از معنا و تبدیل به یک روند تکراری شده است. از او می پرسیم زندگی را آن قدر دوست داشت که به خاطرش تا این حد بجنگد؟ او کوتاه اما با خنده می گوید: «بله، قطعاً! من عاشق زندگی ام. جهان را دوست دارم و اگر نداشتم حتما در همان روزهای اول کارم تمام بود. بیشتر ماقدر زندگی را نمی دانیم. ما تنها یک فرصت برای زندگی کردن در این جهان داریم که هدیه ارز شمند و گرانبهایی از سوی خداوند است و باید هر لحظه برای محافظت از آن باتمام توان بجنگیم و کارنامه خوبی از خودمان به جا بگذاریم.»